

می‌شده‌اند و شاید الان هم می‌شوند. خطر بزرگ مسئلهٔ «جمهوریت در مقابل جمهوریت» است؛ یعنی باید مراقب این بود که آن نهادهای به‌ظاهر نمایندگی‌کنندهٔ جمهوریت به‌جهت منفعت خودشان، همان مسیر گذشته را نروند و بازتولید نکنند؛ مثلاً من مدیرعامل فلان سازمان را برمی‌دارم؛ زیرا آن فرد به کسانی که بر صندلی نمایندگی ظاهری تکیه زده بوده‌اند کمک می‌کرده، پس از این باید مراقب بود تا دوباره خودشان را با انواع دیگری از روابط تثبیت نکنند و دولت را ناچار نکنند به اینکه ادامهٔ مسیر گذشته را برود؛ ازاین‌رو، به نظرم این یکی از خطراتی است که جمهوریت اصیل و عمیق را در برابر جمهوریت به مفهوم سطحی و ظاهری آن تهدید می‌کند.

■ همان که گفته می‌شود هنوز عده‌ای از کارگزاران و کارشناسان دولت قبل در این دولت حضور دارند و نمی‌شود انتظار داشت که فضای دیگری ایجاد شود. مراد از دولت قبل صرفاً مفهوم سیاسی آن نیست؛ یعنی همان سیاست‌های اقتصادی و اقتصاد سیاسی همچنان پیگیری می‌شود و همان نظام منافع کار می‌کند؟

البته اگر فقط همان کارگزاران رویکرد قبل باشند، نمی‌توانند برای این نگاه مبتنی بر بازگشت به مردم خطری ایجاد کنند، مگر اینکه نگاه به جمهوریت را دچار استحاله کنند. اینجا داریم دربارهٔ جمهوریت درمقابل جمهوریت صحبت می‌کنیم؛ یعنی کسانی به‌عنوان کارشناس اقتصادی، به‌عنوان فعال و مطالبه‌گر اجتماعی، به‌عنوان راهبر فضای رسانه‌ای، و حتی به برخی عناوین رسمی، هنوز گروگان ارتزاق از رانتهای مدیران اقتصادی پیشین باشند؛ بنابراین وقتی دولت می‌آید و به‌معنای «جمهوریت عمیق» می‌خواهد کارگزاران قدیم را محدود کند و سیاست‌های اقتصادی را تغییر بدهد، ازقضا خود رسانه و تمام نهادهایی که باید حامی این بازگشت به مردم باشند و جمهوری‌خواهی کنند، مهم‌ترین مانع برای به ثمر رسیدن این گام از کارهای دولت می‌شوند. «جمهوریت ظاهری» از قطع وابستگی‌های اقتصاد سیاسی و نظام منافع و آلودگی‌هایی که از قبل بوده است، جلوگیری می‌کند. حتی از زبان و بلندگوی خودِ نهادهای جمهوری اجازه نمی‌دهد که بازگشت به جمهوریت عمیق و اصیل رخ بدهد.

■ مناقشه بر سر پاسخ به همین دو مسئله است: اینکه منافع اقتصادی جمهور چه چیزی است و جمهوری چه ادراکی از منافع اقتصادی خود دارد؟ اگر شکل‌گیری جمهوری اقتصادی و پیگیری عدالت اقتصادی در دستور کار دولت سیزدهم است، پس الزاماتی دارد؛ چراکه گفتمان اقتصادی بدیل، اقتصاد سیاسی بدیل، و اقتصاد سیاسی بدیل، سیاست اقتصادی بدیل می‌طلبد. برای مثال، دربارهٔ سیاست حذف ارز ترجیحی و یارانه‌های دولت مناقشه‌های زیادی از همین دو زاویه ایراد شد.

من پیش از اینکه وارد دولت بشوم در زمینهٔ نقد نظم اقتصاد سرمایه‌داری کتاب ترجمه کرده‌ام و مقاله نوشته‌ام، اما

به‌رغم همهٔ شعارهایی که ضد سلطه می‌دادیم، هشتاد نود درصد دانه‌های روغنی و روغن کشور را وارد می‌کردیم. در یکی‌دو سال گذشته، یعنی اواخر دولت قبل، حتی مستقیم از ایالات متحده وارد می‌کردیم؛ آن‌هم در زمان تحریم! پارادوکس از این طنزآمیزتر نمی‌شود

ایالات متحده وارد می‌کردیم؛ آن‌هم در زمان تحریم! پارادوکس از این طنزآمیزتر نمی‌شود. این سیاست حذف ارز ترجیحی کالای اساسی کمک می‌کرد به اینکه این موازنه به‌لحاظ اقتصادی به هم بخورد و بنابراین بیرزد که شما دانه‌های روغنی را در داخل بکارید؛ چون واردات دیگر خیلی ارزان نیست که شما را از بازار به بیرون پرت کند. حتماً جزو سیاست‌هایی است که من به‌جهت اقتصاد مقاومتی مدافع آن بوده‌ام. می‌دانم که کسانی در داخل جریان فکری خود انقلاب، داشتند این طرح را به اسم سیاست‌های آزادسازی قیمت‌ها و حرکت به‌سمت لیبرالیسم اقتصادی، نقد می‌کردند؛ اما به نظر من حداقل درمورد این سیاست، در آن مقطع زمانی، فهم دقیقی از پیامدهای اجرای آن در بلندمدت نداشتند.

■ اگر تأمین منافع بلندمدت جمهور به ضربات شکننده به اقتصاد آنان منجر شود، چه باید کرد؟ یعنی مسئلهٔ اصلی قیاس منافع بلندمدت و کوتاه‌مدت نیست. تازه اگر به‌فرض چنین قیاسی را بپذیریم، مسئلهٔ اصلی آن ضربات شکننده است.

برای جلوگیری از اصابت همین ضربه به مردم و درنهایت خنثی‌سازی آن بود که دولت سعی کرد دو کار را انجام دهد: اول اینکه دامنهٔ شمول افراد را تا حد ممکن حداکثری در نظر بگیرد؛ دوم اینکه میزان جبران را فراتر از آن چیزی در نظر بگیرد که در بودجهٔ ۱۴۰۱ می‌توانست بازتوزیع کند.

■ برخی باور دارند که حذف ارز به جزئی از ساختار اقتصادی کشور تبدیل می‌شود؛ اما یارانه‌ها اگرچه در ظاهر جزئی از ساختار هستند، در اصل به ساختار پیوست می‌شوند و نمونهٔ هدفمندی یارانه‌ها را مصداق همین ادعا می‌گیرند که در هدفمندی یارانه‌ها، یارانه به کالاهای اساسی از ساختار اقتصادی کشور کنار گذاشته شد و در عوض، سال‌های سال به‌صورت ثابت هر ماه ۴۵ هزار تومان به مردم داده می‌شد! آیا این واقعاً ساختار است یا پیوستی به ساختار؟

نه، این واقعاً پیوستی به ساختار است. این را قبول دارم، اما حذف ارز امر ساختاری نیست؛ کاهش وابستگی مصرف شما به واردات امر ساختاری خواهد شد. یعنی این اتفاق ساختاری است که البته باید دو سال زراعی، سیاست‌ها و پیگیری‌هایش انجام شود. باید یک تا دو سال دیگر محقق شود و شما در عمل ببینید. مثل اتفاقی که برای بنزین افتاد. در اول تحریم‌ها به‌محض اینکه گفتند بنزین را قطع می‌کنند، کشور ناچار شد بنزین را حتی بی‌کیفیت ارائه کند که آلودگی و مسائل و حاشیه‌هایی درست شد؛ اما روزی که ستارهٔ خلیج فارس به بهره‌برداری رسید، اساساً موضوع بنزین از روی میز تحریم‌ها کنار گذاشته شد و دانستند که باید به‌دنبال ابزار دیگری باشند. منفعت ساختاری بلندمدت این سیاست دوسه سال دیگر آشکار می‌شود آنگاه که اساساً واردات کالاهای اساسی ابزار حربه نباشد و این کنار برود. من منفعت بلندمدت جمهور را می‌بینم.